



۲۰۲۱/۰۱/۲۰

محمد مُجق

## جنگ طالبان از منظر فقه اسلامی

(در این نوشته تمرکز بر ارزیابی موضوع از دیدگاه سنتی بوده است)

در تقابل طالبان با دولت کنونی افغانستان، ظاهراً مهمترین توجیه که برای مشروعیت بخشیدن به جنگ و مخالفت خود با نظام کشور ارائه می کنند این است که این نظام، از نظر آنان، اسلامی، یا به حد کافی اسلامی، نیست. اما اسلامی دانستن یک نظام سیاسی از نظر فقهی و قواعد اصول فقه یک عمل اجتهادی است، به این معنا که در قرآن مجید و در احادیث معتبر نبوی فصل و باب مشخصی زیر عنوان معیارهای لازم برای اسلامیت نظام سیاسی وجود ندارد که آیات و روایات واضحی در آن باب آمده باشد، و تنها امر واضحی که آمده است مسلمان بودن حاکم و احترام گذاشتن وی به شعائر دینی مانند نماز است. غیر از این مورد واضح، بقیه مسایلی که توسط علما مورد بحث قرار گرفته است، چه در قدیم و چه در حال، اجتهادات و برداشتهای آنان است، و طبق قواعد اصول فقه هر دیدگاه اجتهادی جنبه ظنی دارد و کسی نمی تواند آن را حکم قطعی شریعت دانسته و مخالفت با آن را مخالفت با خدا و پیامبر قلمداد کند. اکنون تنها راهی که در این زمینه در پیش داریم این است که موقف نظری و عملی مجتهدان بزرگ را در این زمینه ملاک قرار بدهیم و ببینیم که آنان با توجه به آیات و احادیث و همچنان با توجه به تجربه ای که از نظام های سیاسی زمان خود داشتند، در چه شرایطی یک نظام سیاسی را فاقد مشروعیت دینی دانسته و شورش در مقابل آن را جایز می شمردند، و در چه شرایطی این عمل را منع کرده و دست بردن به سلاح و قوه قهریه را ناروا می دانستند.

این را همه علماء، خصوصاً کسانی که با تاریخ اسلام آشنایی دارند، به خوبی می دانند که بسیاری از حاکمان اموی و عباسی، به استثنای یک نفر مشخص که عمر بن عبد العزیز بود، بقیه شان انواع فسق و فجور در قصرهای خود داشتند و از بیت المال سوء استفاده کرده و مناصب دولتی را به اقارب و وابستگان خود داده و باج و خراج سنگین بر مردم تحمیل کرده و انواع ظلم را مرتکب می شدند. اما علی رغم این واقعیت ها، هیچ مجتهدی شورش و قیام در برابر آنان را جایز نشمرد و فتوا به جنگ و خشونت نداد. در باره دیگر حکومت های تاریخ اسلام مانند سلطنت ها و امارت های سامانی، غزنوی، سلجوقی، عثمانی و... نیز همین حکم جاری بوده است.

چرا مجتهدان بزرگ مسلمان، علی رغم تفاوت نظر در شیوه های اجتهادی شان، فتوا به جنگ و شورش مسلحانه نمی دادند؟ آیا آنان آگاهی کافی از آیات و احادیثی که در باب منکرات و نهی از آن ها آمده است نداشتند؟ آیا آنان از حاکمان زمانه خود می ترسیدند و از گفتن آشکار حقایق می هراسیدند؟ آیا آنان در خدمت دستگاه های قدرت زمان خود قرار گرفته و به اصطلاح امروزی ها درباری شده بودند؟

مشخص است که هیچ یک از این ها نیست. دلیل اصلی خودداری آنان از فتوا به شورش مسلحانه در برابر خطاها و کاستی های نظام های حاکم این بود که آنان با مقاصد شریعت آشنایی عمیق داشتند و می دانستند که گشودن دروازه جنگ در میان مسلمانان به فتنه ها و آشوب های بزرگی می انجامد که در میانه آن، خون های ناحق فراوانی بر زمین خواهد ریخت، ناموس انسان های فراوانی به خطر خواهد افتاد، شهرها به ویرانی کشیده خواهد شد، آبادانی رو به فروپاشی خواهد نهاد، و مقاصد پنجگانه شریعت همه به خطر مواجه خواهد گردید.

مبنای کار آنان احکام و قواعدی بود که به نام فقه مصالح و مفاسد شناخته می شود. آنان با سنجش و مقایسه میان مفاسد موجود در نظام ها و مفاسد ناشی از شورش و خشونت یقین داشتند که مفاسد دومی به مراتب بیشتر از اولی است، و این را نیز می دانستند که قرآن مجید و احادیث نبوی به هیچ صورت اجازه نمی دهد که برای دفع فساد کبیر به ارتکاب فساد اکبر متوسل شویم و برای رسیدن به مصلحت صغیر مصلحت اکبر را قربانی کنیم.

جنگ کنونی افغانستان بهترین مثال برای این واقعیت است. در اثر تداوم جنگ آینده میلیون ها شهروند مسلمان این سرزمین با ابهام، ترس و بی ثباتی مواجه شده، علاوه بر کشته شدن هزاران انسان بی گناه، بی سرپرست شدن هزاران زن و کودک، و به ماتم نشستن هزاران پدر و مادر، فرصت های پیشرفت کشور و زمینه های دست یافتن مردم ما به زندگی آبرومندانه و همراه با کرامت نیز از بین رفته، میلیون ها تن از شهروندان ما آواره کشورهای بیگانه شده، در شرایط فلاکتبار و اهانتهار قرار گرفته و دست شان پیش هر کس و ناکس دراز شده و ناموس بسیاری از مردم ما در وضعیت بی سرنوشتی و بی سر و سامانی در معرض هتک و بی حرمتی قرار گرفته است. در شرایط

کنونی افغانستان کسانی که مسبب این جنگ هستند اگر گناه این وضعیت را با گناه برخی مفسد موجود در جامعه، فساد موجود در برخی ادارات، و یا موضوعات محل مناقشه دیگر مقایسه می کردند، به این یقین می رسیدند که تداوم این جنگ بزرگترین گناه در این شرایط، و پایان دادن به آن بالاترین فریضه است.

معیارهایی که در احادیث نبوی برای قبول نظام های حاکم و اسلامی دانستن آن ها آمده این است که حاکمان به شعایر اسلامی مانند نماز احترام گذاشته و کفر آشکاری مرتکب نشوند. تا وقتی که کفر آشکاری از سوی یک حاکم دیده نشود، به علت معاصی و انحرافات دیگر اجازه خروج بر ضد آنان به هیچ صورت داده نشده است. پیامبر اکرم (ص) در این مورد فرموده است:

"-ألا من ولی علیه والی فرأه یأتی شیئاً من معصیة الله فلیکره ما یأتی من معصیة الله و لا ینزعن یداً من طاعة" (رواه مسلم) یعنی: "هان آگاه باشید، هر کس که بر وی والی و فرماندهی تعیین شد و او از فرمانده خود چیزهایی را دید که معصیت الهی شمرده می شد، پس آن معصیت ها را ناپسند بدارد، ولی دست از اطاعت از قومندان خود بر ندارد". -اینه یستعمل علیکم أمراء فتعرفون منهم و تتکرون، فمن کره فقد برئ و من أنکر فقد سلم، و لکن من رضی و تابع، قالوا أفلا نقاتلهم قال لا ما صلوا" (رواه مسلم) یعنی: "همانا بر سر شما امیرانی تعیین خواهند شد که برخی کارهای شان را معروف خواهید یافت و برخی را منکر، پس هر کس که کارهای منکرشان را ناپسند شمرد خودش برانت یافته است، و اگر کسی با منکر مخالفت نشان داد به سلامت رسیده است، اما گناه متوجه کسی است که به منکر رضایت بدهد و از آن پیروی کند. صحابه گفتند آیا با چنان امیرانی نجنگیم؟ فرمود: "نه، تا آن گاه که نماز می خوانند".

"-و شرار أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعنونهم و یلعنونکم، قال قلنا یا رسول الله أفلا نناذهم؟ قال لا ما أقاموا الصلاة. (رواه مسلم) یعنی: "و بدترین حاکمان شما کسانی هستند که شما از آنان نفرت دارید و آنان از شما نفرت دارند و شما آنان را لعنت می کنید و آنان شما را لعنت می کنند. راوی می گوید که گفتیم ای پیامبر خدا آیا با آن امیران نجنگیم و آنان را طرد نکنیم؟ گفت نخیر تا زمانی که نماز می خوانند".

-بایعنا رسول الله (ص) علی السمع و الطاعة فی منشطنا و مکرهنا و عسرنا و یسرنا و أثرة علینا و أن لا ننازع الأمر أهله، و قال: "إلا أن تروا کفراً بواحا عندکم من الله فیه برهان". یعنی: "با پیامبر خدا (ص) بیعت کردیم که از وی بشنویم و فرمان ببریم در حالت خوشی و ناخوشی و در حالت سختی و آسانی و در حالتی که دیگران بر ما ترجیح داده شدند و این که با صاحبان صلاحیت منازعه نکنیم، و پیامبر خدا فرمود: "مگر این که از آنان کفر آشکاری ببینید که در نزد شما برهان و دلیلی از سوی بر آن وجود داشته باشد".

"-سباب المسلم فسوق و قتاله کفر". (متفق علیه) یعنی: "دشنام زدن به مسلمان سبب فسق است و جنگیدن با او سبب کفر".

"-عن ابی موسی أن النبی (ص) قال فی الفتن: "کسروا فیها سیوفکم و قطعوا أوتارکم واضربوا بسیوفکم الحجاره، فان دخل علی أحدکم فلیکن کخیر ابنی آدم". یعنی: "از ابو موسی اشعری روایت شده است که پیامبر (ص) در باره فتنه ها و جنگ های داخلی میان مسلمانان گفت: "شمشیرهای تان را در آن وقت بشکنید و تار کمان های تان را قطع کنید و شمشیرهای خود را به سنگ بزنید تا کند شود، و اگر کسی بر شما داخل شد به قصد کشتن تان، شما بهترین فرد از دو فرزند آدم (یعنی هابیل در مقابل قابیل) باشید". یعنی همان موضعی را بپذیرید که هابیل گرفت و قرآن مجید از وی نقل کرده است که گفت: "لئن بسطت یدک لتقتلنی ما أنا بباسط یدی إلیک لأقتلک إنی أخاف الله رب العالمین" (سوره مائده آیه ۲۸) یعنی: "اگر تو به کشتن من دست دراز کنی من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد چرا که من از خدای جهانیان می ترسم".

"-من حمل علینا السلاح فلیس منا" (متفق علیه) یعنی: "هر کس که در برابر ما مسلمانان سلاح بگیرد از ما مسلمانان نیست".

بر اساس چنین آیات و روایاتی بوده است که علمای مسلمان شورش های مسلحانه در جهان اسلام را در طول تاریخ ناروا شمرده و از آن منع کرده اند. امام نووی گفته است: "و أما الخروج علیهم و قتالهم فحرام بإجماع المسلمین و إن كانوا فسقة ظالمین، و قد تظاهرت الأحادیث بمعنی ما ذکرته و أجمع أهل السنة أنه لا ینعزل السلطان بالفسق." (شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۹). یعنی: "و اما خروج بر ضد حاکمان و جنگیدن با آنان به اجماع همه مسلمانان حرام است، اگر چه حاکمان فاسق و ظالم باشند، و احادیث همه بر تایید آنچه ذکر کردم جمع شده است، و اجماع اهل سنت بر این است که پادشاه به خاطر فسق قابل عزل نیست".

امام ابن حجر عسقلانی نیز گفته است: "الذی علیه العلماء فی أمراء الجور أنه إن قدر علی خلعه بغير فتنة و لا ظلم و جب، و إلا فالواجب الصبر. و عن بعضهم لا يجوز عقد الولاية لفاسق ابتداء فإن أحدث جوراً بعد أن کان عدلاً فاختلّفوا فی جواز الخروج علیه، و الصحیح المنع إلا أن یکفر فیجب الخروج علیه." (فتح الباری، ج ۸، ص ۱۳) یعنی: "آنچه علما بر آن هستند در باره حاکمان ظالم این است که اگر خلع وی از قدرت بدون فتنه و رخ دادن ظلمی ممکن باشد واجب است که خلع شود، اما اگر بدون آن ممکن نبود پس واجب است که صبر و تحمل در پیش گرفته شود. از بعضی از علما روایت شده است که ولایت حاکم فاسق از ابتدا منعقد نمی شود. اما اگر اول عادل بود و بعداً رو به

ظلم آورد در باره خروج و قیام در برابر او اختلاف وجود دارد، اما رأی صحیح این است که قیام در برابر او ممنوع است، مگر در حالتی که آشکارا کافر شود که در آن صورت قیام بر ضد او واجب می شود.

به همین خاطر ابن تیمیه گفته است: "و قلّ من خرج علی امام ذی سلطان إلا کان ما تولد علی فعله من الشر أعظم مما تولد من الخیر." (منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۴۱) یعنی: "و کمتر اتفاق افتاده است که کسی در برابر حکومت قیام کند مگر این که شرّ پیدایش یافته از آن بزرگتر از خیر زاده آن بوده است".

ابن قیم الجوزیه هم گفته است: "إن النبی (ص) شرع لأمته إيجاب إنکار المنکر لیحصل بإنکاره من المعروف ما یحبّه الله و رسوله، فإذا کان إنکار المنکر یستلزم ما هو أنکر من و أبغض إلى الله و رسوله فإنه لا یسوغ إنکاره، و إن کان الله یبغضه و یمقت أهله، و هذا کالإنکار علی الملوک و الولاة بالخروج علیهم، فإنه أساس کل شر و فتنه إلى آخر الدهر، و قد استأذن الصحابة رسول الله (ص) فی قتال الأمراء الذین یؤخرون الصلاة عن وقتها و قالوا أفلا نقاتلهم؟ فقال: "لا، ما أقاموا الصلاة" و قال: "و من رأى من أمیره ما یکرّهه فلیصبر و لا ینزع یداً من طاعة" و من تأمل ما جرى علی الإسلام فی الفتن الکبار و الصغار رأها من إضاعة هذا الأصل و عدم الصبر علی منکره، فطلب إزالته فتولد منه ما هو أكبر منه." (التنکیل، عبد الرحمن المعلمی، ج ۱، ص ۹۴) یعنی: "پیامبر (ص) مخالفت با منکر را بر امتش واجب کرد تا از طریق مخالفت با آن، امور معروف و شایسته که خدا و پیامبر دوست دارند تحقق پیدا کند، پس اگر مخالفت با منکر سبب پیدایش منکر بزرگتر و منفورتری در نزد خدا و پیامبرش می شد آن مخالفت نارواست، و خداوند آن را میغوض می دارد و صاحبان آن را منفور می گرداند، نمونه این کار مخالفت با پادشاهان و والیان و شورش در مقابل آنان است که اساس هر شر و فتنه ای تا به روز قیامت است، و یاران پیامبر (ص) اجازه خواستند تا با امیرانی که نماز را تاخیر می کردند بجنگند و گفتند آیا با آنان جنگ نکنیم؟ پیامبر اسلام فرمود: "نه، تا زمانی که نماز را بر پا بدارند." و همچنان گفت: "هر کس از امیرش چیزی دید که نمی پسندید باید صبر و تحمل نشان بدهد و دست از اطاعت و فرمانبری بردارد." هر کس که فتنه های بزرگ و کوچک واقع شده در تاریخ اسلام را مورد تأمل قرار داده باشد می داند که نتیجه زیر پا کردن همین اصل و تحمل نکردن آن منکرات بوده است، و به خاطر آن بوده که خواسته است منکر را برطرف کند، اما از آن منکر بزرگتری زاییده شده است".

با توجه به موقف آشکار و متفقانه علمای بزرگ مسلمان در طول تاریخ اسلام، و با توجه به وجود آیات و احادیث آشکاری در این باب، هیچ توجیه شرعی برای تداوم جنگ کنونی در افغانستان وجود ندارد و این کار حرام قطعی است. البته این دلایل برای کسانی ارزش و اهمیت دارد که شریعت و فقه اسلامی برای شان ارزشمند است نه اوامر استخبارات بیگانه.